



سرنخواستتم (در)

روزهایی باید با کاردک از ر
است یا حتی درباره موضوع گ
اعتقادی نداریم. همین می
فعالیت‌های فرهنگی و اقته
برای مان مهم می‌شود یا جو
وسط بالاخره یک مشکل و
و جایگاه‌های مختلف. درس
درحال انجام است اما سر ن

ما همه آدم‌های دنیای لاکردار
صفر و صدیم. یا هیچ یا همه.
دوست داریم همه هم و غم
رفیق و خانواده برای ما باشد.
کفرمان در می‌آید نمره‌مان
می‌شود ۱۶/۲۵ چون نه تا حد خوبی بالاست نه تا حد غم‌انگیزی پایین، شارژ گوشی که
می‌رسد به ۴۸ درصد می‌رود روی مغزمان که سریع یک پریز برق پیدا کنیم و به ۸۰ درصد
برسانیمش. حتی حال و احوال مان هم یا خوب بودنش چسبیده است به سقف یا یک



زهرا قربانی

دبیر
نوجوانه



گروهی که بیش از پیش با عنوان «نوجوانان» شناخته
می‌شد. مفهوم نوجوانی تجسم واقعی‌اش را اولین بار در
دبیرستان‌های آمریکا یافت. تحصیلات طولانی‌تر باعث
وابستگی طولانی‌تر آنها شد اما درعوض همین جا بود
که این جوانان فرهنگ جدید خود را ساختند. گرچه
محتوای فرهنگ نوجوانان، مثل طرز لباس پوشیدن،
عادت‌های فراغت و طرز صحبت، به‌مرور زمان تغییر کرد اما
مشترکاتی به‌وجود آورد که جوانان در هر جایی توانستند
آن را تشخیص دهند و با آن همذات‌پنداری کنند.

اما در پایان قرن بیستم، فروپاشی جایگاه ویژه نوجوانی
در فرهنگ آمریکا آغاز شد. رقابت جهانی باعث شد
مهارت‌های به‌دست‌آمده در دبیرستان منسوخ شوند،
چراکه مدارج تحصیلی بالاتری در محیط کار مورد نیاز
بود. برتری تحصیلی درازمدت آمریکا و شایستگی
دانش‌آموزانش با چالش روبه‌رو شد، چراکه ملت‌های
دیگر شکوفا شدند و تحصیلاتی را برای فرزندان‌شان مهیا
ساختند که با معیارهای بین‌المللی معمولاً بسیار برتر
بود. فارغ‌التحصیلی که زمانی گام نهایی اکثر آمریکایی‌ها

به‌سوی کار و روابط عاطفی پایدار منتهی
به ازدواج بود، دیگر نقطه پایانی
قابل‌اتکایی در راه بزرگسالی
نبود. فارغ‌التحصیلی دیگر
نه مرحله‌گذار به بزرگسالی
بود و نه کالایی ارزشمند
برای جوانان بلندپرواز،
بلکه سد راهی بود برای
کسانی که ترک تحصیل
می‌کردند. رفتن به دانشگاه
به بخشی ضروری از
هویت طبقه متوسط

سوءاستفاده از کودکان در تولیدات صنعتی، تاثیر
نابسامانی‌های حاصل از مهاجرت و رشد سریع شهرها
بر کار کودکان و بزهکاری‌های نوجوانان باعث شده بود
ارتکاب به جرم در آن دوره در بازه سنی نوجوان زیاد و
کارنامه اعمال او سیاه شود؛ برای همین دادگاه اطفال
آن دوره آمریکا رویکردش را تغییر داد و کاملاً پدرمآبانه
کمک کرد تا این دست نوجوانان جامعه‌پذیر و قانون‌مدار
شوند. از آن سمت در بدو تأسیس این دبیرستان‌ها،
مستولان آموزش و پرورش، درهای فرصت تحصیلی را
به‌روی همگان گشودند تا بتوانند جوانان پرشورش را
در محیطی اجتماعی و آموزشی تحت نظارت قرار دهند.
در سال ۱۹۳۱ در مورد گسترش حیطه فعالیت‌های
فوق‌برنامه که در رویکرد تازه به تحصیلات متوسطه در
آمریکا ضروری بود، برای برآوردن نیازهای دانش‌آموزان
مختلف که اکثراً مهاجر بودند، دبیرستان‌های آمریکایی
فوراً از محلی برای تحصیل رشته‌هایی چون جبر و لاتین که
در قرن نوزدهم مبنای آموزش در آمریکا و دیگر کشورهای
غربی بود، به نهادهایی تغییر یافتند که در آنها نوجوانان
می‌توانستند مهارت‌های شغلی و کسب‌وکار بیاموزند

و عضو ورزش‌های تیمی، گروه‌های موسیقی،
کلوپ‌های زبان و کلاس‌های آشپزی شوند.
دبیرستان‌ها جوانان را در دنیایی نوجوانانه
گرد هم آوردند، دنیایی که به محل تولد
آنها توجهی نداشت و فقط بر کیستی آنها
به‌عنوان گروهی سنی تأکید داشت،

مختلف باهم طلاق پیدا کرده‌است.

در سال ۱۹۰۴، جی. استنلی هال، روان‌شناس در دو
کتاب مهم مفهوم نوجوانی را مطرح کرد، کتاب‌هایی
مملو از توصیفات فیزیولوژیک، روان‌شناختی و رفتاری
که حال تممدا آنها را «علمی» می‌خواند. این دو کتاب،
طی چند دهه بعد، به معیار اکثر بحث‌های مربوط به
نوجوانی تبدیل شد. دوره بلوغ که تغییری ناگهانی و آشکار
به‌سمت بزرگسالی است، در تمام جوامع نقطه عطف زندگی
محسوب می‌شود چراکه دوره قدرت‌نویافته جسمانی و
ظهور نیروی جنسی است اما این دوره در آمریکا به مبنایی
برای تأملات پیچیده و مهم و البته عامل ایجاد نهادهای
جدیدی که به تعریف نوجوانی پرداختند تبدیل شد.
حال معتقد بود نوجوانی منعکس‌کننده مرحله‌ای مهم
در تاریخ تکامل انسان است که نیاکان انسان در مسیر
تکمیل توانایی‌هایشان از آن گذر کردند. از این نظر، او
اهمیت زیادی برای نوجوانی قائل شد، چراکه این دیدگاه،
سیر حیات فردی را به اهداف تکاملی عظیم‌تر پیوند داد؛

نوجوانی، که در عین حال هم تحولی

فردی و هم نمودی

از تاریخ انسان
بود، به تجربه‌ای
بنیادین تبدیل
شد. این دوره
بزرگراهی از
چندین دگرگونی
اساسی بود، نه
گذری کوتاه.

نوجوانی مفهومی است ساخته قرن بیستم. پیش از این
قرن، برای مردم ناشناخته بود و گویا برای زندگی امروز هم
فایده چندانی ندارد. در دهه‌های پایانی قرن نوزدهم،
رفتار با کودکان نمایانگر کیفیت فرهنگی ملت‌ها قلمداد
می‌شد. همان‌طور که جولیا لائتروپ، اولین مدیر «اداره
کودکان ایالات متحده» (اولین و تنها آژانس مخصوص
رفاه کودکان)، در دومین گزارش سالانه این نهاد می‌گوید،
رفاه کودکان «معیاری برای روحیه نیکوکاری و دموکراسی
کشور هاست.»

جوامع مترقی با تأکید بر بازی و تحصیل، از کودکان شان
حمایت می‌کردند و از والدین انتظار می‌رفت، با منع
کودکان از کار دستمزدی و اطلاعات نامتناسب، از
معصومیت‌شان محافظت کنند. به این ترتیب تندرستی،
مصونیت و تحصیل به اصول حاکم بر زندگی کودکان
تبدیل شد. آمریکا از این نیز پیش‌تر رفت و قواعد را
تغییر داد. آنها علاوه بر دوره معمول کودکی، از بدو تولد
تا ۱۲ سالگی، یعنی دوره‌ای که وابستگی کودک عموماً
امری بدهی تلقی می‌شد، حمایت از کودکان را تا نوجوانی
ادامه دادند. استقبال اینچنینی از «نوجوانی» دلایل
متعددی داشت. با رشد اقتصاد آمریکا، این کشور به
جمعیت رنگارنگ مهاجرانش متکی شد که جوانانش، چه
در جایگاه کارگر و چه شهروند، به‌طور بالقوه مشکل‌ساز
بودند. برای حفظ آنها از کارهای خف‌بار و همچنین
حفظ جامعه از مشکلاتی که با ولگردی آنها در خیابان به
وجود می‌آمد، چتر نجات بخش نوجوانی به ابزاری تبدیل
شد که مهلت جامعه‌پذیری آنها را چند سال دیگر تمدید
می‌کرد. مفهوم نوجوانی همچنین سبب شد آمریکایی‌ها
نهادهایی ایجاد کنند که راهنمای نوجوانان در این مرحله
متأخر کودکی باشند و با تحقق این امر، نوجوانی به
مقوله‌ای پذیرفته‌شده تبدیل شد.

والدین آمریکایی به‌خصوص در قشر متوسط جامعه،
توانستند با کمک مفهوم نوجوانی مراحل بلوغ
کودکان‌شان را پیش‌بینی کنند اما نوجوانی خیلی
زود به یکی از مراحل روال عادی رشد تبدیل شد که
در مورد تمام جوانان صدق می‌کرد. نوجوانی پلی
بود (میان کودکی و بزرگسالی) که کودکان آمریکایی
را به طرزی سازمان‌یافته برای انتخاب همسر و
شغل آینده آماده می‌کرد. در قرن بیست و یکم،
این پل از هر دو سو فرومی‌ریزد، زیرا مراقبت از
معصومیت کودکی سخت‌تر شده و بزرگسالی
هم خیلی عقب افتاده است.

مفهوم نوجوانی زاییده چه کنیم چه کنیم‌های
غربی‌هاست و مال امروز و دیروز نیست و
همان‌طور که خیلی چیزها تا برسد به این طرف
دنیا یک دهه طول می‌کشد اهمیت قائل شدن برای این
مفهوم هم دیر به کشور ما رسید و حالاً دوره‌ای به ما رسیده
که مهم بودن و از بین رفتن این بازه سنی به علت‌های

